

وصله‌ها انتخاب حافظ

پرویز خجندی مقدم

اشتباه حافظپژوهان در مردود شناختن واژه‌ی وصله و انتخاب واژه‌ی قصه نیز از همین جا به وجود آمده که هیچ یک از آن‌ها متوجه نادرستی و نامتعارف بودن این مضمون نشده‌اند و در نتیجه استعاره در فعل «گره باز کنید» را نیز درک نکرده‌اند.

گره باز کردن استعاره‌ی تبعیه است برای «روا کردن حاجت» (این معنی برای مصدر مرکب گره باز کردن در لغتنامه‌ی دهخدا و فرهنگ فارسی معین هم ثبت شده است) و لغت معاشران قرینه‌ی صارفه است که جمله‌واره‌ی «گره از زلف یار باز کنید» در معنی ما وضیع له و حقیقی‌اش به کار نرفته است. پس مقصود در این مصراع این نیست که همه‌ی دوستان و رفیقان حاضر در مجلس گره زلف یار را باز کنند، بلکه دوستی از سایر دوستان و معاشران خود که در مجلس حضور دارند، می‌خواهد تا حاجت خود را به‌وسیله‌ی زلف یار برآورده کنند. سابقی این مضمون یعنی گره‌گشادن یا گره باز کردن به عوض روا کردن حاجت به‌وسیله‌ی زلف را با روشنی و صراحةً کامل در یک دو بیتی از خواجهی کرمانی هم می‌بینیم، به طوری که جای هیچ‌گونه شک و تردید در درستی کاربرد آن در بیت حافظ باقی نمی‌گذارد ملاحظه کنید:

آن شب که زلفت گرهم بگشاید

گردون سر رشته از کفم بربايد

آن روز که رخسار تو بینم به مراد

نایگاه شب از کاره بیرون آید

دیوان خواجه، ص ۲۸۵

در بیت حافظ حاجت و نیاز معاشران دیدن دوست و همنشینی با اوست و در شعر خواجه حاجت عاشق رسیدن اوست به معشوق و رخسار او را موافق کام و مراد خود دیدن.

این که معاشری از معاشران خود در مجلسی دوستانه می‌خواهد تا به‌وسیله‌ی زلف دوست معینی حاجت و نیاز خود را برآورده کنند، همان‌طور که در دو بیتی خواجه دیدیم، به‌دلیل استناد گره‌گشایی به زلف است در ادبیات فارسی، در این مورد به چند شاهد دیگر هم نگاه کنید:

لعل تو به جان فزایی آمد چشم تو به دل ریایی آمد

چون صد گرهم ققاد در کار زلفت به گره‌گشایی آمد

دیوان عطار، ص ۲۲۱

دل در خم زلف دوست جایی طلبید

وز بند بلا گره‌گشایی طلبید

دیوان عمار فقیه، ص ۴۶

معاشران گره از زلف یار باز کنید

شبی خوش است بدین وصله‌اش دراز کنید

□ خوانندگان ماهنامه‌ی حافظ از نوشه‌هایی که درباره‌ی واژه‌های قصه و وصله به‌چاپ رسیده‌اند، آگاه بوده و آن‌ها را مطالعه کرده‌اند و می‌دانند که اکثر قریب به اتفاق آن‌ها در دفاع از طرفداری از واژه‌ی قصه نوشته شده‌اند. به‌نظر من آن‌چه سبب نهایر قصه نوشته شده‌اند. به‌نظر من آن‌چه سبب است، درنیافتن چه‌گونگی واژه‌ی وصله و بویژه درنیافتن نکات بیت بوده از جانب حافظپژوهانی که به بیت مورد بحث و موضوع کلمات وصله و قصه پرداخته‌اند، به همین دلیل من کوشیده‌ام تا با ارائه‌ی شواهد، از نظم و نثر تا زمان حافظ و ارائه‌ی مستندات و توضیحات لازم چه‌گونگی واژه‌ی وصله و سایر نکات بیت را در جهت درستی کلمه‌ی وصله به‌عنوان تنها انتخاب حافظ و هم‌چنین پرداشت غلطی را که به‌طور کل شارحان و حافظپژوهان از این بیت و کلمه‌ی وصله داشته‌اند، نشان دهم. امیدوارم که این تلاش مورد قبول و پسنه، و نیز مورد تأیید علاقه‌مندان شعر حافظ و مباحث مربوط به آن قرار گیرد.

۱- کلمه‌ی یار در ترکیب اضافه‌ی «زلفیار» معادل دوست و رفیق است، نه معشوق. این معنی را واژه‌های معاشران و در بیت بعد دوستان که یار خود یکی از آن‌هاست تأیید می‌کند.

حضور خلوت انس است و دوستان جمع‌اند

و ان یک‌داد بخوانید و در فرماز کنید

دوستان در این بیت همان معاشران (دوستان، رفیقان،

هم‌نشینان) است، به اضافه‌ی یار در بیت مطلع.

۲- بدون تردید در مصراع «معاشران گره از زلف یار باز کنید» آن گونه که بسیاری از شارحان و حافظپژوهان درباره‌ی آن نوشته‌اند، مقصود این نیست که یک نفر از دوستانی که دور از اغیار در خلوت انس جمع‌اند از بقیه‌ی دوستان و رفیقان خود بخواهد که همه با هم یا بهنوبت یکی بعد از دیگری در زلف یک نفر (یک نفر معشوق) که در جمیع آن‌ها حضور یافته - یار و معشوق چه کسی؟ - بیاوزند تا گره زلف او را باز کنند.

این مضمون، مضمونی غیرمعتارف و ناصواب است که در ادبیات فارسی ساقه ندارد و نسبت دادن آن هم به شاعری چون حافظ عین اشتباه.

چو نافه بر دل مسکین من گره مفکن

چو عهد با سر زلف گره گشای تو بست

دیوان حافظ، غزل ۲۳۴

دو بیت دیگر را نیز که در آن‌ها افعالی از مصدر کارگشادن در همان معنی گره گشادن یا روا کردن حاجت و حل کردن مشکل به کار رفته‌اند، ببینید:

دیدم از چشمت که بند خواب مردم را به سحر

هیچ نشنیدم ز لفت کار مسکینی گشاد

مراز صحبت یاران چه کار بگشاید

که کارم از گره زلف یار بگشاید

دیوان کمال خجندی، ص ۵۶۳

می‌دانیم که استاد گره گشایی یا افعالی از مصدر گره گشادن و کارگشادن یا صفات مشتق از آن‌ها به زلف، یا چیزی از زلف، چون سر زلف و گره زلف، مجازی است. در بیت مورد بحث نیز زلف یار مجاز است به دلالت التزام و به علاقه‌ی لازمیت و ملزمومیت به جای شخص یار، زیرا لازمه‌ی بودن زلف یار در میان معاشران، حضور داشتن یار است در جمع آن‌ها. پس در حقیقت بیوند آن دوست و یاری که حاجت و نیاز سایر دوستان و رفیقان دیدن او و بودن با اوست، به جمع این دوستان و معاشران و حضور داشتن او در جمع آن‌هاست که وسیله‌ی و سبب روا کردن حاجت و رفع دربایست ایشان می‌گردد و شبی خوش را برایشان فراهم می‌کند. نه زلف او، به طوری که معاشر تقاضاکننده در همان آغاز، این شب خوش را نوید می‌دهد و از دوستان و یاران حاضر، یا همان معاشران می‌خواهد که این شب خوش به وجود آمده به سبب این بیوند، بیوند و وصلت دوست به جمع آن‌ها را دراز و طولانی کنند و تا صحیح با هم باشند. «شبی خوش است بدین وصله‌اش دراز کنید». مضامینی نزدیک به این مضمون در شعر شاعران قبل از حافظ ما را در پذیرفتن این معنی مدد می‌دهد. توجه کنید.

هستم ز وصال دوست دلشداد امشب

وز غصه‌ی هجر گشته آزاد امشب

با یار نشسته و به دل می‌گویم

یاربِ کلید صحیح گم باد امشب

رباعیات روح الدین کرمانی، ص ۱۱۵

زلال خضر و شب خلوت و حریف موافق

و ان یکاد بخوان دفع چشمزخم منافق

دیوان نزاری قهستانی، ص ۱۲۵

شبی خوش است و ز اغیار نیست کس بر ما

غنیمت است ملاقات دوستان امشب

دیوان عطاء، ص ۱۰

دمی خوش است بکن صحبدم دمی مردی

که همدم است مرا یار مهریان امشب

همان، ص ۱۱

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی

غنیمت است چنین شب که دوستان بینی

غزلیات سعدی، ص ۶۹۵

شبی و شمعی و جمعی چه خوش بود تا روز

نظر به روی تو کوری چشم اعدا را

همان، ص ۴۱۲

۳- «دراز کنید» چنان‌که تا به حال در مورد آن نوشته‌اند فعل مرکب نیست، بلکه واژه‌ی دراز قید است برای فعل کنید از مصدر کردن به معنی سپری کردن و صرف کردن وقت که در لغت‌نامه‌ی دهخدا و فرهنگ فارسی معین با این شاهد نقل شده: «خواجه کس فرستاد و او را (خیام را) بخواند و ماجرا با وی گفت. برفت و دو روز در آن (اختیار هنگام مناسب برای شکار سلطان) کرد و اختیاری نیکو کرد».

شاهده زیر هم در تأیید همین معنی نقل می‌شوند: «وقتی سلطان طماغچان ابراهیم بن الحسن رحمه‌الله که سلطان سمرقند بود خواست که در علت کوچمیتی(؟) قصری بنا کند، مدتی در آن کرد...» (جوامع‌الحكایات، ص ۸۷)

«حضر پیغمبر علیه‌السلام چیزی خواند و باد ببر من دمید و بندها از من جدا شد. به فرمان یزدان که اگر خواستندی که آن بند از من برگرفتندی به دو سه استاد آهنگر، روزی یا دو روزی در آن بایستی کردن». (سمک عطاء، جلد ۲، ص ۸)

«شبانه‌روز ساعتی در کار می‌کند و دعا می‌کند و چنین می‌گوید: اللهم آغثه برحمتك». (نامه‌های عین‌القطبات، جلد ۳، ص ۲۹۵)

در بیتی دیگر از خود حافظه:

مطروب کجاست تا همه محصول زهد و علم
در کار بانگ بسریط و آواز نی کنم

دیوان حافظ، غزل ۳۳۳

فعل ساده‌ی کنم به جای فعل مرکب صرف کنم به کار رفته. در شاهدی که از لغت‌نامه و فرهنگ فارسی معین آمد و در شواهد دیگر و بیت اخیر از حافظ، می‌بینیم که فعل‌هایی از مصدر همکرد کردن بدون جزو غیر صرفی‌شان به کار برده شده‌اند، همان‌طور که در بیت مورد بحث، فعل کنید به عوض فعل مرکب سپری کنید به کار رفته. در نوشته‌ای دیگر از کتاب سمک عیار هم: «تا سمک گفت ای پهلوان، اول شب راه کردن مصلحت نیست، ساعتی بیاسایم، آن گاه می‌روم». (سمک عیار، جلد ۲، ص ۲۵۴)

همکرد کردن را به عوض مصدر مرکب طی کردن می‌بینیم، از طرقی، دراز و طولانی سپری کردن یا صرف کردن شب نیز باید همان تا روز بسیار بودن و شب را تا روز سپری کردن در بیت‌های زیر باشد.

ایا بود که باز ببینم جمال دوست

یک شب به روز آورم اندر وصال دوست

شبی و شمعی و جمعی چه خوش بود تا روز

نظر به روی تو کوری چشم اعدا را

غزلیات سعدی، ص ۴۱۲

چه روزها به شب آورده‌ام در این امید

که با وجود عزیزت شبی به روز آرم

همان، ص ۵۰۳

کجا نبیداست آن جا بود جوانمردی
کجا نبیداست آن جایگه بود برکه
دیوان منوچهري، ص ۱۰۴

خود آتش بذعه کلک زردهش
نی طرفه که آتش است خوردش
تحفه العارقين، ص ۳۲

شواهد نقل شده و نمونه های دیگر در ادبیات ما نشان می دهند که ادبیان و بویژه شاعران ما در تبدیل حرف «ت» ساکن بعد از صوت — (فتحه) در پایان کلمات عربی به حرف «ه» غیرملفوظ آزاد بوده اند، حافظ هم از این آزادی و اختیاری که داشته سود برده و وصلت را به صورت وصله در بیت خود آورده. متقدان واژه وصله و در حقیقت طرفداران واژه قصه باید توجه داشته باشند که همین کلمه می قصه هم در عربی قصه است که در فارسی شامل همان تبدیل حرف «ت» به حرف «ه» غیرملفوظ شده، پس تنها تقاضا کی که می ماند این است که ادبیان ما به وصلت بیشتر علاقه نشان داده اند تا به وصله، و بر عکس قصه را به قصت ترجیح داده اند.

نگاهی به لفانی چون؛ توبه، علاقه، حیله، مناظره، مناقصه، معامله، مراجمه، مطالعه، معاینه، اجازه و بسیاری لغات دیگر از این دست که در فارسی بیشتر به همین صورت کاربرد دارند تا توبه، حیله، مناظره، مناقصت، اجازت و غیره، بدون اشکال بودن کاربرد کلمه وصله را بیشتر نشان می دهند.

غیراز بیت حافظ تها متنی که واژه وصله را در آن دیده ام، طوطی نامه، نوشته و تالیف ضیاء الدین نخشی است که در تاریخ ۷۳۰ هـ. ق. نوشته شده، بیینید: «الهاتس که این سر در بالای کتف می دارم، هیچ کس نگفت مرا به کار آید. اگر امروز در وصله (بیوند درویش و دختر پادشاه) کار خواهد آمد فهولمراد و مضایقه نخواهد کرد». (طوطی نامه، ص ۶۳)

با روشن شدن چه گونگی واژه وصله و سایر نکات معلوم شد که درک زیبایی های مندرج در بیت نیز با وجود کلمه وصله ممکن می گردد، یعنی کلمه می درست و منتخب حافظ همین واژه وصله است نه واژه قصه. عدم توانایی حافظ پژوهان و مدعیان درستی قصه نیز در ارایه هی حتا یک شاهد مستند در تایید واژه قصه یا به دست دادن معنی درست و قابل قبول برای بیت، خود دلیلی است بر رد کلمه می قصه و از حافظ نبودن آن.

باید توجه داشته باشیم که دو نسخه متأخر از سه نسخه مورخ ۸۹۳، ۸۹۷ و ۸۹۴ هجری قمری از نسخ خطی مورخ قرن نهم که واژه قصه را ضبط نموده اند به دلیل همین مؤخر بودنشان ارزش زیادی در تصحیح دیوان حافظ ندارند و به احتمال نزدیک به یقین نویسنده اگر آن ها کلمه می قصه را با واسطه یابی واسطه از همین نسخه مورخ ۸۹۷ هـ. ق. گرفته اند که کاتب آن بدون شک با شعر و وزن شعر آشنا بوده و به عمد و گوینی به قصد محک زدن

ای صبح مختند امشب و لب بر لب باش
با عاشق دل سوخته هم مذهب باش
چو بیار بر من است تا روز امشب
یک روز مدم گو همه عالم شب باش
مختارنامه عطار، ص ۳۱۰

شب وصل است لب پرخنده داریم
چراغ آسا شسی را زنده داریم

خسرو و شیرین، بند ۳۰، بیت ۸۳
۳- لغت عربی «وصله» که در ادبیات فارسی به صورت «وصلت» کاربرد فراوان داشته، در لغتنامه ها و فرهنگ ها با معانی، بیوند، پیوستگی و اتصال ضبط شده که دقیقاً حافظ همین کلمه را، ولی به صورت «وصله» به کار برده، یعنی او حرف «ه» غیرملفوظ تبدیل وصلت یا حرف «ه» در وصله را به حرف «ه» غیرملفوظ تبدیل نموده و با این واژه عربی همان کاری را کرده که از بزرگان شاعران ما؛ مولانا جلال الدین محمد بلخی، خاقانی شروانی، منوچهري دامغانی و کمال الدین اسماعيل اصفهاني با لغات عربی؛ نصیحت، فرست، مصلحت، سلطنت، خلعت، سعادت، حسرت، عافیت، شرکت، برکت، بدعت و شواهد زیر کرده اند:

گفت الدین نصیحه آن رسول

آن نصیحت در لغت ضدغلول
مثنوی، جلد ۱، ص ۵۰۴

گفت آه، من فوت کردم فرشه را
چون نگشتم همراه آن رهنمای
مثنوی، جلد ۲، ص ۶۳۷

مروحه تقدیر رسانی چرا
پر نیاشد ز امتحان و ابتلا

چون که جزو باد دم یا مروحه
نیست الامفسدہ یا مصلحه
مثنوی، جلد ۳، ص ۵۵۱

بس که برد سر و پی این زبان
حسره که من سوسن آزادمنی
دیوان مولانا غزل ۳۱۴

به یاد سلطنه برخاستی معربدار
بر آتشم بشاندی و دور بنشستی
دیوان خاقانی، ص ۶۹۰

هنگام آن که خلعه دهد باغ را بهار
از گنج زرفشان خزان اختیار گرد
همان، ص ۱۴۹

گویند نان زیادت فرمود
خواجه چو بازآمد از سفر به سعاده
دیوان کمال اسماعیل اصفهانی، ص ۴۶۹

عمر تو بادا بی کران سود تو بادا بی زیان
همواره پای و جاودان در عز و ناز و عافیه
دیوان منوچهري، ص ۱۰۲

وزین فساد زمن دست بازدار و برو
که نیست با تو مرا نی نکاح و نی شرکه

- ۱۳- دیوان نزاری قهستانی، جلد اول، به جمع و تدوین و مقابله و تصحیح و تحقیق و تبلیغ و دیباچه‌ی مظاہر مصغفه، انتشارات علمی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۱ ه. ش.
- ۱۴- تحفه‌ی العراقین، سروودی خلخالی شروانی، به اهتمام دکتر بخشی قریبه چاپخانه‌ی شهر، چاپ اول، اسفند ماه ۱۳۳۳ ه. ش.
- ۱۵- جوامع‌ی الحکایات و لوامع‌ی الروایات، تألیف سریرالدین محمد عوفی، به کوشش دکتر جفر شاعر، سازمان انتشارات و اوزان انقلاب اسلامی، چاپ دوم، سال ۱۳۶۷ ه. ش.
- ۱۶- خسرو و شیرین، اثر نظامی گنجه‌ای، با تصحیح و مقدمه و توضیحات و تعلیقات دکتر بهروز نژویان، انتشارات توسع، چاپ اول، سال ۱۳۶۶ ه. ش.
- ۱۷- رمایعات روح‌الدین کرمانی، به کوشش احمد ابو‌محبوب، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۶۶ ه. ش.
- ۱۸- سمعک عیار، جلد ۲، با مقدمه و تصحیح دکتر پرویز نائل خانلری، انتشارات آینده، چاپ سوم، بهار ۱۳۶۳ ه. ش و جلد ۲ چاپ چهارم، زمستان ۱۳۶۹ ه. ش.
- ۱۹- طوطنی‌نامه، تالیف خیاء‌الدین نخشی، به تصحیح و تعلیقات دکتر فتح‌الله مجتبایی و دکتر غلامعلی آریا، انتشارات منوجه‌ی، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه. ش.
- ۲۰- غزلیات سعدی، به تصحیح حبیب‌یغمای، مؤسسه‌ی مطالبات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۱ ه. ش.
- ۲۱- مشتی معنوی، اثر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، دو جلد، به تصحیح و پیش‌گفتار عبدالکریم سروش، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۵ ه. ش.
- ۲۲- مختارنامه، مجموعه رباعیات عطار نیشابوری، تصحیح و مقدمه از دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ه. ش.
- ۲۳- نزهت‌المعجالین، تالیف جمال خلیل شروانی، به تصحیح و مقدمه و حواشی و توضیحات دکتر محمدانمین ریاحی، انتشارات زوار، چاپ اول، سال ۱۳۶۶ ه. ش.

دانستنی‌های خود و شاید برای سرگرمی نیز کلمه‌ها و ترکیب‌هایی را با هنجارهای دقیقاً برابر جانشین و از ها و ترکیبات بسیاری در دیوان حافظ نموده که یک نمونه‌ی آن تبدیل کلمه‌ی وصله به کلمه‌ی قصه است.

ها این که در بخش‌های مقاله تقریباً معنی بیت داده شده، ولی بار دیگر و به اختصار معنی آن را ارائه می‌کنم و مقاله را به انجام می‌رسانم.

دو خلوتی دوستانه، دوستان و رفیقانی جمع‌اند. دوستی عزیز و ارجمند که حاجت همه‌ی این دوستان و رفیقان، دیدن او و هم‌نشینی با اوست، نیز در جم آن‌ها حضور یافته. یکی از این جم از سایرین می‌خواهد تا خواسته و حاجت خود را بوسیله‌ی دوست به‌جا بیاورند، یعنی به قصد بیش‌تر دیدن او و بودن بیش‌تر با او در کنار آن دوست بمانند و به همین منظور اضافه می‌کند که این شب، شبی خوش است به‌سبب این بیوند، بیوند یار به جم شما، پس آن را (شب‌خوش را) دراز و طولانی سپری کنید و تا روز با هم باشید. این معنی را بیت بعد کامل و تأیید می‌کند. دقت کنید.

حضور خلوت انس است و دوستان جمع‌اند
و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید

منابع و مأخذ

- ۱- دیوان حافظ، دو جلد به تصحیح دکتر پرویز نائل خانلری، انتشارات خوارزم، چاپ دوم، سال ۱۳۶۲ ه. ش (خوشبیدی).
- ۲- دیوان خلقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی، انتشارات زوار، چاپ پنجم، سال ۱۳۶۲ ه. ش.
- ۳- دیوان خجندي، کمال، دو جلد، پژوهش و تحقیق، ایرج گل‌سرخی، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۷ ه. ش.
- ۴- دیوان بخاری، ناصر، به کوشش دکتر مهدی درخشنان، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، چاپ اول، ابان ماه ۱۳۸۲ ه. ش.
- ۵- دیوان خواجه‌ی کرمانی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، انتشارات پازنگ، چاپ توم، بهار ۱۳۶۹ ه. ش.
- ۶- دیوان دهلوی، حسن، به اهتمام سید‌احمد بهشتی شیرازی و حمیدرضا قلیخانی، التجمن آثار و مقابر فرهنگی، چاپ اول ۱۳۸۳ ه. ش.
- ۷- دیوان عطار نیشابوری، به اهتمام و تصحیح نقی تفضلی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- ۸- دیوان سمنانی، علاء‌الملوک، به اهتمام عبدالرایف حقیقته، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران با همکاری انتشارات بهجهت، چاپ اول، خرداد ۱۳۶۴ ه. ش.
- ۹- دیوان فقیه کرمانی، عمام، به تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، انتشارات این‌سینا، چاپ اول ۱۳۶۸ ه. ش.
- ۱۰- دیوان کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، به اهتمام حسن بحرالعلومی، انتشارات کتاب‌فروشی دهدخان، چاپ اول، اسفند ۱۳۶۸ ه. ش.
- ۱۱- دیوان منوچه‌ی دامغانی، به کوشش دکتر محمد دیبرساقی، انتشارات زوار، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۰ ه. ش.
- ۱۲- دیوان مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، براساس چاپ بدمی‌الزمان فروزانفر، به تصحیح و اعراب گناری کاظم برگنیس، شرکت انتشارات فکر روز، چاپ اول، سال ۱۳۸۱ ه. ش.